

ما و تمدن نوین اسلامی

تحلیل پیدایی هر تحول اجتماعی از جمله انقلاب بدون توجه به بنیان‌های فرهنگی و تمدنی جامعه‌ای که تحول در آن صورت گرفته، ممکن نیست.



انقلاب اسلامی و مواجهه با عالم سکولار در گفت‌وگو با دکتر موسی نجفی ما و تمدن نوین اسلامی

تحلیل پیدایی هر تحول اجتماعی از جمله انقلاب بدون توجه به بنیان‌های فرهنگی و تمدنی جامعه‌ای که تحول در آن صورت گرفته، ممکن نیست.

از این حیث، پژوهشگری که وارد این عرصه می‌شود، باید از جامعیتی علمی در هر دو عرصه برخوردار باشد. بر همین اساس نسبت میان تمدن اسلامی- ایرانی و انقلاب اسلامی، موضوع گفت‌وگویی با دکتر موسی نجفی قرار گرفت که چندی پیش در همین صفحه به چاپ رسید. بخشی از آن گفت‌وگو به دلیل طولانی بودن به چاپ نرسیده بود که اینک تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود. در این گفت‌وگو از نسبت ظرف تمدن ایرانی- اسلامی و انقلاب اسلامی و نیز چگونگی امکان پیدایش یک تمدن نوین اسلامی به واسطه انقلاب اسلامی سخن به میان آمده است.

شما در پژوهش‌های خود همزمان به نقش تشیع و هویت ایرانی در تاریخ ایران اشاره کرده‌اید و وقوع انقلاب اسلامی را برآمده از ژرفای بسترهای فرهنگی ایران و تشیع دانسته‌اید و اکنون نیز بحث‌های مرتبط با الگوی پیشرفت اسلامی- ایرانی را از این منظر تحلیل می‌کنید و بر این نظریه که برای نیل به این الگو، تمدن‌شناسی و نظام‌سازی و آنگاه ایجاد عالمی غیرسکولار از ضروریات دوران ماست. پیش از آنکه ابعاد این مسئله را روشن‌سازید، مایلم مقدمتا نکته‌ای را مطرح سازم که مرتبط با این بحث است. هانری کربن و پژوهشگران پیرو او، از تشیع به عنوان اسلام ایرانی یاد می‌کنند؛ اما اخیراً بحث دیگری در جامعه ما مطرح شده که از مکتب ایرانی سخن می‌گوید. نظر شما در این باره چیست؟

اجازه بدهید، این بحث را به زمانی دیگر مؤکول کنیم. با این حال اشاره می‌کنم که اگر مقصود از این بحث این باشد که ایرانیان برای خودشان، یک اسلام پدید آورده‌اند، اشتباه است؛ اما زمانی ملتی یا قومی در جذبی که می‌خواهد بین قطب‌های یک مکتب نگاه کند، به لایه‌های عمیق‌تر آن نظر دارد. ایرانیان این خصلت را دارند؛ به این معنا که ایرانیان به‌خاطر ویژگی‌های تمدنی، شخصیتی و چه بسا عوامل دیگر با هوشمندی دریافته‌اند که «ولایت»، گمشده آنهاست. به همین علت هم جریان «171#»؛ «خلافت» را نپذیرفتند. در اینجا شخصیت‌هایی مثل فردوسی و خواجه‌نصیرالدین طوسی در این انتقال، نقش داشتند.

به هر حال، اسم این را نمی‌توان ایرانی صرف گذاشت؛ در واقع می‌توان گفت که ظرف ایران پذیرای لایه‌های عمیق‌تر اسلام، یعنی «171#»؛ امامت و ولایت» بود. در هیچ جای جهان اسلام این اتفاق به این صورت رخ نداده است. همه این موارد این نوید را به ما می‌دهد که در زمینه بحث تمدنی، نسبت به انقلاب بیشتر و با توان و پشتوانه جدی‌تری حرکت کنیم. این مسئله در بیانات مقام معظم رهبری به‌طور «171#»؛ «تفصیل» هست و در بیانات امام(ره) به‌طور «171#»؛ «اجمال». اگر ما به این طرف (تمدن‌سازی) حرکت نکنیم، بیم آن می‌رود که در مرحله «171#»؛ «نظام‌سازی» متوقف شویم. امروزه در گستره «171#»؛ «جهانی‌شدن» و فراگیری مدرنیته، نظام ایده‌آل، «171#»؛ «لیبرال دموکراسی» است. پشتوانه نظام لیبرال دموکراسی و در کل مدرنیسم، تمدن غربی است. حال اگر بخواهیم نظام سیاسی اسلامی داشته باشیم- که البته در جمهوری اسلامی داریم- نمی‌تواند بدون پشتوانه تمدن اسلامی باشد. به بیان بهتر، ما بین 2 حلقه تمدنی گذشته و آینده قرار گرفته‌ایم. یکی از کارکردهای انقلاب اسلامی وصل کردن این دو حلقه (تمدنی) به یکدیگر بوده است؛ به این معنا که انقلاب اسلامی خواسته «171#»؛ «گسستگی مدرن» را به «171#»؛ «پیوستگی اسلامی» تبدیل کند.

شما انقلاب اسلامی را پیامد کنش و واکنش این ظرف تمدنی (اسلامی- ایرانی) دانستید. اکنون بهتر است به‌طور تفصیلی‌تر نسبت میان انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی- ایرانی را تبیین کنید.

بیداری اسلامی، هم جنبه سلبی دارد و هم ایجابی. جنبه سلبی آن در مقابل مدرنیزاسیون در جهان اسلام و ایران بوده است. به همین علت هم از جهان تسنن آغاز شد و سپس به جهان تشیع (ایران) رسید. اما در مرحله ایجابی آن 2 مرحله وجود دارد؛ یکی مرحله اجمالی و دیگری تفصیلی. مرحله اجمالی، پایه‌گذاری یک نظام سیاسی اسلامی است؛ به این معنا که با پایه‌گذاری نظام اسلامی، نظام سیاسی لیبرال دموکراسی را کنار می‌گذارد. اما همین مسئله، بعدها ابعاد عمیقی پیدا می‌کند زیرا ما اکنون در عصر «171#»؛ «جهانی‌سازی» قرار داریم؛ یعنی در وضعیتی که غرب و مدرنیسم سلطه فرهنگی خودشان را در جهان «171#»؛ «مطلق» می‌دانند.

حال بیداری اسلامی که ضداین سلطه است، باید بتواند غیراز جنبه سلبی در بعد ایجابی هم حرف تازه‌ای داشته باشد. یکی از کارکردهای مدرنیسم این است که هر جا که پدیدار می‌شود، بین تاریخ گذشته، اکنون و آینده گسستگی ایجاد می‌کند. انقلاب اسلامی،

در برابر این گسست، نوعی پیوستگی ایجاد می‌کند؛ به این معنا که انقلاب اسلامی بین گذشته اسلامی، وضعیت فعلی و آینده «#پیوست» برقرار می‌سازد. در یکی، دو دهه اخیر، آن گذشته اسلامی، در حال، تحقق پیدا کرد و طبیعتاً باید به طرف آینده برود. علت این ضرورت این است که ما در وضعیتی زندگی می‌کنیم که عالم، «#عالم غیردینی» است.

جامعه ایران، یک جامعه اسلامی و نظام سیاسی هم یک نظام اسلامی شده است. اگر این دو با یکدیگر ترکیب شوند و به سمت تمدن اسلامی نوین بروند، می‌توان گفت که جامعه دینی، نظام دینی و عالم دینی. اما اگر بحث تمدنی پیش نیاید اینگونه می‌شود؛ جامعه دینی، نظام دینی و عالم غیردینی. این چیزی است که در بیشتر نقاط جهان اسلام هست؛ به این معنا که جامعه‌شان دینی است، نظام‌شان هم به ظاهر دینی است، اما عالم‌شان غیردینی است. به نظر، جریان طالبان و برخی گفتمان‌های بنیادگرا، علی‌الظاهر در پی دینی‌سازی نظام هستند، البته نه به‌طور عمیق و کارشناسانه اسلامی، اما با عالم دینی کاری ندارند. به همین علت به راحتی در عالم سکولار قرار می‌گیرند و اصلاً قدرت اینکه عالم سکولار را هم تغییر بدهند، ندارند، زیرا عقلانیت اسلامی را قبول ندارند و در نتیجه نمی‌توانند تمدن اسلامی پدید آورند. حال آنکه این عناصر همه در تشیع به‌ویژه تشیع مستقر شده طی قرون متمادی در ایران یافت می‌شود.

به هر روی، ما کمتر روی تمدن‌سازی فکر کرده‌ایم و بیشتر بحث ما بر نهضت نظام‌سازی متمرکز بوده و هست. از سویی دیگر، پشتوانه‌های تمدن غربی اجازه نمی‌داد که ما به لایه‌های عمیق‌تر آن برویم اما اکنون که نظام سیاسی در صدد عمق‌یافتن است، باید نظام دینی بتواند عالم دینی ایجاد کند. اصلاً «#جنبش نرم‌افزاری» که توسط مقام معظم رهبری عنوان شده، تبدیل نظام دینی به «#عالم دینی» است. اگر این اتفاق نیفتد ما در نظام دینی می‌مانیم اما عالم غیردینی نظام دینی را محاصره می‌کند و بر آن غلبه می‌یابد.

•#چگونه می‌توان در عالم نظر این تفکیک را صورت داد تا چه رسد به ساحت عملی، زیرا تکنولوژی مدرن حاصل عقل ابزاری، فلسفه مدرن و ایدئولوژی مدرن است. در واقع اینها سخت درهم تنیده‌اند؟ درست است که این تکنولوژی حاصل یک نگاه است و این نگاه هم پشتوانه تمدنی خود را دارد اما آن تکنولوژی بدون پشتوانه تمدنی خودش مطرح می‌شود نه با آن. به بیان دیگر، نگاه ایدئولوژیک آن شکسته می‌شود. زمانی این ابزارها محصول عقلانیت بشر است ولی زمانی آنها صرفاً از کانال ایدئولوژیک بیرون تراویده‌اند. مثالی می‌زنم؛ بحث جمهوری از آثار افلاطون تا به امروز در فلسفه غرب دیده می‌شود اما این مفهوم در آثار منتسکیو، هابز و لاک شکل ویژه‌ای پیدا کرده و بنیادهای ایدئولوژیک خاصی در غرب پیدا می‌کند. در کشور ما فقیهی مثل امام(ره) می‌آید و این مفهوم مدرن (جمهوری) را در چشم‌انداز نظام ولایت فقیه وارد می‌کند. اما آیا این همان جمهوریت با تمام پایه‌های ایدئولوژیک آن در غرب و در حصار نظریه قرارداد اجتماعی فلسفه سیاسی غربی است؟ مسلم است که نیست.

در واقع این مفهوم (جمهوری) در خدمت نظام ولایت فقیه قرار گرفته است. حال، اینکه نظام (جمهوری اسلامی) هرچه بیشتر رشد کند، این هماهنگی بیشتر می‌شود یا نه، بحث دیگری است. پس این کار در زمان ما تا حدود زیادی بدون «#پارادوکس» جدی، شده است اما در مشروطه صورت نگرفت. این کار را فارابی هم در هزار سال قبل کرده است. تفاوت فارابی با ابن طفیل و ابن‌باجه چیست؟ پیش از فارابی عده‌ای می‌خواستند دین را با عقلانیت یونانی آشتی دهند. کار فارابی بیش از این بود. او اندیشه‌ای بنیان کرد که یک نگاهش به تفکر اسلامی بود و نگاه دیگرش به عقل و تفکر یونانی. فارابی تفکر یونانی را در چشم‌انداز تمدن اسلامی قرار داد. امام(ره) کاری مثل یا گسترده‌تر از فارابی کرد. امام(ره) توانسته مفاهیم سیاسی مدرن را با تصرف اجتهادی در چشم‌انداز تفکر اسلامی قرار دهد، بدون التقاطی که مشروطه‌خواهان داشتند. بحث تمدن دقیقاً در همین جا مطرح می‌شود. به این معنا که اگر فرهنگ زنده باشد، این نوآوری امام(ره) می‌تواند از حالت اجمال به تفصیل برود. در غیر این صورت در وضعیت نظام‌سازی می‌ماند و عالم غیردینی این مفاهیم (غربی)، کم‌کم نظام دینی را قبضه و احاطه و سپس استحاله می‌کند. نگاه تمدنی ما خروج از این قضیه است.

•#امکانات نظری و عملی ما برای فراهم‌سازی این نگاه چیست؟

در حال حاضر بحث‌ها تنها نظری نیست بلکه عملی هم است. به این معنا که هم‌اکنون شاهد تغییرات عینی هستیم. ما در مقطعی صحبت می‌کنیم که انقلاب اسلامی رخ داده است. در واقع نصف راه را آمده‌ایم؛ یعنی مرحله نهضت و نظام‌سازی را پشت سر گذاشته و در عالم، تحقق پیدا کرده است. حرف این است که این اجمال باید به یک تفصیل تبدیل شود. از طرفی هم دنیا طی دهه‌های اخیر دارد به طرفی می‌رود که عالم غیردینی از نشاط سابق افتاده است. به‌واسطه پیدایی پسامدرنیته هم علوم، فلسفه و هنر غربی، آن مطلق‌نگری گذشته را ندارند. از این رو، این ما را می‌تواند در وضعیتی قرار دهد که پس از مرحله نهضت و نظام‌سازی که سلبی و ساختارشکن است، به سمت وضعیت جدیدی حرکت کنیم.